



## انقلاب بازگشته است

(پوریگ، جمو کارگری و نوسن مجلسی)

رها نگارسانی



رضا نگارستانی

انقلاب بازگشته است

(تورینگ، تحقق کارکردی، و توصیف محاسبه‌ای)

ترجمه پیمان غلامی

dastopaa.net

من از حیث فلسفی حامی محاسبه گرایی<sup>۱</sup> ام و حتی بیش از این هوادار دوآتشی کارکردگرایی<sup>۲</sup> ام. فکر می‌کنم — و کاملاً آماده‌ام تا از این ادعای مناقشه‌برانگیز دفاع کنم — که یک فیلسوف نمی‌تواند از حیث عقلی نجات یابد مگر با حمایت از کارکردگرایی، دست کم یکی از انواع مختلفش (بسیار معیاری مثل هگل و برنوم، به‌طور معیاری و مادی مقیدشده مثل سلارز، یا قویاً مکانیستی مثل بکتل). در این مقیاس، می‌خواهم اهمیت شرحی کارکردگرا از ذهن انسان یا به بیانی گسترده‌تر شرحی کارکردگرا از عاملیت عقلانی را به‌طور مختصر مد نظر قرار دهم. از این حیث، با پاسخ آلن تورینگ به برهان‌هایی از ناتوانی‌های مختلف همراه هستم جایی که او شکل‌های رایج رد امکان تحقق<sup>۳</sup> کارکردی ذهن انسان در زیرلایه‌های متفاوت، مثلاً در ماشین‌ها، را به چالش می‌کشد.

ماشین‌ها نمی‌توانند فکر کنند، ماشین‌ها نمی‌توانند دارای احساس باشند، ماشین‌ها نمی‌توانند دارای مقصود باشند، آن‌ها نمی‌توانند پیشقدم باشند، و مانند این‌ها: تورینگ این موارد را با عنوان برهان‌هایی از ناتوانی‌های گوناگون برمی‌شمرد، یک‌جور برهان ماشین بی‌ارزش که بی‌پایه و متزلزل است. این بیشتر ثمری ترس‌های روان‌شناختی و بقایای رویکردهای الاهیاتی ما به دنیا و خودمان است تا نتیجه‌ی برهان‌های درست.

یک شخص حفاظت‌کننده از ذهن کسی است که به باورش ذهن نمی‌تواند به‌طور کارکردی تحقق یابد و در زیرلایه‌های متفاوت پیاده‌سازی<sup>۴</sup> شود. او شخصی است که نه فقط تحقق کارکردگرایانه‌ی ذهن را رد می‌کند بلکه در نتیجه‌اش به شکلی از حیات‌باوری یا وصف‌ناپذیری ذهن انسانی متوسل می‌شود. یک حفاظت‌کننده از ذهن همواره سعی دارد ظرفیت‌های ماشین را از چشم‌انداز ناتوانی بومی‌اش ببیند. ولی اگر او نه اساساً خود ماشین بلکه تحقق کارکردی ذهن پیاده‌سازی شده در ماشین را کنار بگذارد، آن‌وقت عملاً نه ماشین فی‌نفسه بلکه خود ذهن را رد می‌کند. یا دقیقتر، آنچه او در نهایت انکار می‌کند امکان نقشه‌نگاری کارکردهای ذهن، امکان مدل‌سازی، تعریف، و عینی‌سازی‌اش است. بدین‌معنا، انکارگرایی ماشین به‌سادگی دستاویزی است برای انکار آنچه ذهن هست و آنچه می‌تواند باشد. به همین منوال، رد پیگیری فهم ذهن با عمل علیه تکامل ذهن توأم می‌شود، چون از نظرگاه عملگرایانه<sup>۵</sup> — کارکردی فهم معنای ذهن از نحوه‌ی تعریف ذهن، بازسازی و اصلاحش در بسترهای متفاوت جدایی‌ناپذیر است. پس اگر تعریفی از ذهن نداشته باشیم که خودش نقشه‌ای برای تحقق و عینی‌سازی‌اش باشد، آنگاه چطور می‌توانیم امکان یک ماشین مجهز به ذهن را به‌سادگی غیرمتمحمل بدانیم؟ بدین‌ترتیب، یک حفاظت‌کننده از ذهن استاندارد دوگانه‌ای دارد وقتی می‌خواهد ذهن را هم درمقام سنجه و هم درمقام ابژه‌ی نقدش بازشناسی کند. او

---

1 computationalism

2 functionalism

3 realization

4 implement

5 pragmatic

می‌گوید ماشین نمی‌تواند مشغول فعالیت‌های ذهنی شود انگار نقشه‌ی ذهن را در اختیار دارد. باین‌حال، اگر او نمی‌داند که چه چیز فعالیت‌های ذهن را می‌سازد، یعنی اگر نقشه‌ی کارکردی ذهن را در اختیار ندارد، پس نمی‌تواند از چشم‌انداز یک ناتوانی ذاتی به شرحی کارکردی از ذهن (یعنی، ذهنی که با مجموعه‌ای متفاوت از محقق‌کننده‌ها تحقق یافته و در محیطی متفاوت از زیست‌بوم زیست‌شناختی-طبیعی پیاده‌سازی شده) نزدیک شود.

اگر نمی‌دانید ذهن چیست، پس چطور می‌توانید ادعا کنید که ماشین احتمالاً نمی‌تواند ذهنی داشته باشد؟ — البته با این فهم که «چیست» طرح‌شده در این پرسش همان نقشه‌ی تحقق‌پذیری کارکردی ذهن است که می‌تواند در ماشین‌ها پیاده‌سازی شود. اینجا «چیست» می‌تواند به‌طور کارکردی در مقام آن‌دست فعالیت‌هایی توصیف شود که چیستی ذهن را تعریف می‌کنند. بنابراین ذهن در مقام مقوله‌ای کارکردی بر حسب ظرفیت‌هایش برای فعالیت فکری (یعنی، مشغولیت در فعالیت‌های ذهنی) توصیف می‌شود. از چشم‌اندازی کارکردگرا، آنچه از یک چیز یک چیز می‌سازد نه آنچه یک چیز هست بلکه آنچه یک چیز انجام می‌دهد است. به عبارت دیگر، مقوله‌ی کارکردی مستقل از فعالیتش نیست.

فعالیت‌های ذهن در واقع خاص‌اند بدین‌معنا که همه‌جا حاضر نیستند. ولی بنا به پیشنهاد ویلیام بکتل ذهن دقیقاً به این خاطر خاص است و مجموعه فعالیت‌هایش خصایص متمایز دارند که شامل سنخ درستی از مکانیسم‌هاست و نه اینکه صرفاً از مکانیسم‌ها تشکیل شده باشد.

به همین دلیل، اگر حمله یا برهان از چشم‌انداز ناتوانی‌ها به‌عنوان یک استراتژی استاندارد در قبال ماشین‌ها یا آنچه دنیل دنه «فعالیت فکری ماشین» می‌خواند اتخاذ شده باشد، یا اگر به‌عنوان واکنشی از پیش‌معین به امکان تحقق ذهن در زیرلایه‌های متفاوت عملی شده باشد، آنگاه دیگر واجد یک نگرش انتقادی موثق نیست. چرا؟ چون این استراتژی انتقادی تلویحاً خودش را به رویکرد حفاظت‌کننده از ذهن در مقام چیزی ذاتاً فرو بسته به نقشه‌نگاری و بازسازی حواله داده است. ذهنی که این رویکرد از آن حراست می‌کند منزلتی خاص دارد چون در سطح نقشه‌نگاری و ساخت‌پذیری یکناست. نقشه‌ی این ذهن را نمی‌توان ترسیم کرد چون نمی‌تواند تعریف شود. نمی‌تواند تعریف شود چون در جایی وصف‌ناپذیر است. اگر این ذهن در جایی وصف‌ناپذیر است، آنگاه همه جا وصف‌ناپذیر است. بنابراین تکینگی ذهن اثر وصف‌ناپذیری‌اش است. اگر به یک چیز وصف‌ناپذیر برسیم و اگر آن چیز برای نحوه‌ی درک ما از جهان مرکزیت داشته باشد، آن وقت همچنین آماده‌ایم تا بسیاری چیز دیگر در دنیا را هم وصف‌ناپذیر تلقی کنیم. و در نتیجه خودمان را به عرفان تمام‌عیار تسلیم کرده‌ایم.

برهان‌هایی از ناتوانی‌های مختلف نزد تورینگ نشانگر یکی از پربرآیندترین مراحل توسعه‌ی تاریخی انسان و تعریف پروژه‌ی انسانیت به هر دو معنای تعیین معنی انسان‌بودن و آپدیت کردن تعریفش است.

اهمیتش در این است که به چه نحوی با بنیادی‌ترین پرسش طرح‌شده‌ی کانت، «بشر چیست؟» یا انسان بودن چه معنایی دارد؟، گلاویز می‌شود.

برخلاف انقلاب کپرنیکی، داروینی، نیوتنی، و اینشتینی که عواقب بازجهت‌گیری نظری رادیکالی را در آن‌ها شاهدیم که بی‌واسطه خودشان را در منظر جهان کنونی بروز می‌دهند، جایگاه انقلاب تورینگی همواره در آینده است. خلاصه، انقلاب تورینگی اینجا و اکنون اتفاق نمی‌افتد، و به همین دلیل آن فهمی از انقلاب که این انقلاب عملی می‌سازد اساساً از خط‌سیر انقلاب کپرنیکی منحرف می‌شود.

انقلاب تورینگی پیشنهاد می‌دهد که آینده یک‌جور امتداد تغییر کرده از وضعیت حاضر نیست. آینده نسبت به اکنون در پیوستگی نخواهد بود. هرآنچه از آینده به اکنون می‌آید — که در این مورد هم ذهن پیاده‌سازی شده در ماشین است و هم ماشین تجهیز شده با ذهن — نسبت به پیشینی‌های تاریخی ما درباره‌ی اینکه ذهن چیست و ماشین به چه شباهت دارد ناپیوسته خواهد بود.

اما چرا انقلاب تورینگی در علوم شناختی و هوش مصنوعی تنها انقلابی است که فوراً درک شده است و در آینده رخ می‌دهد؟ زیرا طرح پیشنهادی تورینگ یک الگو یا یک برنامه‌ی عمومی‌ست برای بازسازی و بازیابی سرتاسری معنی انسان بودن و با تعمیمش معنی انسانیت در مقام منظومه‌ای جمعی و تاریخی. فرض مبنایی تورینگ این است که اهمیت یا اعتبار انسان می‌تواند به‌طور کارکردی منتزع شود و تحقق یابد. این اهمیت یا اعتبار به معنای فهم ذهن در مقام مجموعه‌ای از توانایی‌هاست که ادراک، تفکر، استدلال، و توانایی درگیری با عمل قصدمند را گسترش می‌دهند.

انتزاع و تحقق کارکردی کافی این شرح از اهمیت انسانی، یعنی «آنچه انسان را مهم می‌کند»، می‌تواند با محقق‌کننده‌ها یا ویژگی‌های فردیت‌بخش متفاوت تحقق یابد. اما همچنین آنچه اهمیت انسانی را می‌سازد می‌تواند در حالات متفاوت سازماندهی، مادی یا غیر از آن، پیاده‌سازی شود. بسترها یا محیط‌های این عمل پیاده‌سازی قادرند که این الگوی کارکردی را با شدت تمام اصلاح یا آپدیت کنند. به عبارت دیگر، معنای ذهن از خلال اینکه چطور استفاده شده یا چطور از نو پیاده‌سازی شده عوض خواهد شد، چراکه پیاده‌سازی صرف جابجایی محل یک کارکرد یا یک پروتکل انتزاعی از یک ساختار پشتیبان به ساختاری دیگر نیست. پیاده‌سازی اجرای یک الگوی کارکردی-مفهومی در بستری تازه و در محیطی تازه با مجموعه الزامات سازمان‌یابانه‌ی خاصش است. به همین منوال، بازپیاده‌سازی یعنی قصدکردن دوباره و از‌کاردرآوردن دوباره‌ی یک کارکرد که محتوای عمل‌گرایانه‌اش را متنوع می‌سازد.

جنبه‌ی مرکزی ذهن تحقق‌بخشیدن به خودش از خلال امر مصنوعی یا ساختگی با استفاده از تعویض سرشت طبیعی یا سازماندهی زیست‌شناختی‌اش با دیگر سازماندهی‌های مادی یا حتی اجتماعی‌ست.

مصنوعی بودن یا دقیقتر بیان خود از طریق امری ساختگی معنای اصلی ذهن است، یعنی آنچه تاریخی دارد تا اینکه طبیعتی ذاتی داشته باشد. داشتن یک تاریخ یعنی داشتن این امکان که مصنوعی باشد — یعنی، بیان خودتان نه از راه آنچه به طور طبیعی به خود شما داده می‌شود بلکه از راه آنچه خودتان می‌توانید بسازید و سازمان دهید. تقبیح این تاریخ معادل است با انکار آزادی در تمامی شکل‌هایش. رد حقیقت مصنوعی ذهن و امتناع از بردنش به نتایج نهایی‌اش یعنی تخصص با تاریخ ذهن و از این رو بدل شدن به دشمن اندیشه.

فهم کارکرد گرایانه-عملگرایانه از ذهن دقیقه‌ای تاریخی در تکامل کارکردی ذهن است. اما تکامل به چه معنایی؟ به این معنا که تحقق کارکردگرایانه-عملگرایانه‌ی ذهن (فهم معنایش) با تحقق مصنوعی یا ساختگی ذهن (یا با ساختن فضای کارکردی‌اش با مجموعه‌ای کاملاً متفاوت از محقق‌کننده‌ها) توأم می‌شود.

همین که محتوای واقعی اهمیت انسان به‌طور کارکردی منتزع شد، تحقق یافت، و بیرون از زیست‌بوم طبیعی‌اش پیاده‌سازی شد، پیوند بین ساختاری که این کارکرد در آن نصب شده و آن اهمیت یا اعتبار در مقام کارکرد سست می‌شود. تا به حال، اثر ساختار (چه به‌عنوان یک ساختار زیست‌شناختی خاص، چه به‌صورت یک قشر اجتماعی خاص) بر کارکرد به صورت یک ساخت یا سرشت بوده است که رفتارها یا فعالیت‌های سیستم را تعیین می‌کند. اما با انتزاع و تحقق آن کارکردهایی که انسان را متمایز می‌کنند — یعنی با تجهیز اهمیت واقعی انسان به خودآئینی کارکردی — پیوند بین ساختار (یا انسانیت بارز) و کارکرد (تمام فعالیت‌هایی که از انسان انسان می‌سازند) توان تعیین‌کننده‌اش را از دست می‌دهد. اهمیت یا کارکرد انسانی به‌رغم شرایطی که تحت‌شان ساخته شده تکامل می‌یابد.

اگر اثر تعیین‌کننده‌ی ساختار سازنده (در این مورد، زیرلایه‌ی زیست‌شناسی ویژه) روی کارکرد به‌قدر کافی تضعیف شود، تصویر تکامل کارکردی دیگر نمی‌تواند در ساختار پشتیبانش دیده و بازشناسی شود. تکامل در سطح کارکرد — در اینجا، گسترش الگوی ذهن — نسبت به تکامل ساختار نامتقارن است، چه تکامل ساختاری زیست‌شناختی باشد که زمانی پشتیبانش بود، چه یک زیست‌بوم مصنوعی تازه که در آن پیاده‌سازی می‌شود. این تکامل به سایه‌ای شباهت دارد که تا آن اندازه بزرگ می‌شود که بدنی که طرحش انداخته را هم می‌گیرد.

بدین ترتیب، آنچه انسان را ساخته یا حالا می‌سازد دیگر عواقب معنای انسان بودن را تعیین نمی‌کند. چرا؟ چون تحقق کارکردی معنای انسان بودن حاکی از عزیمت این معنا از وضعیت کنونی یا از تصویری است که ما با آن خودمان را انسان تشخیص می‌دهیم. به بیانی فنی‌تر، کارکرد می‌تواند خودش را با بازسازی و بازبینی دائم خودش بازسازی کند، یعنی با تکامل نامتقارن در نسبت با ساختار و با بازبینی معنایش از راه پیاده‌سازی دوباره در زیرلایه‌های تازه. کارکرد با پیاده‌سازی دوباره‌اش می‌تواند الگوی ذهن را عوض کند. ژست تورینگ در قبال امکان تحقق کارکردی انسان — یا دقیقتر، فعالیت‌هایی که از انسان انسان می‌سازند — بدین معناست که انسان همواره از آینده بازنویسی و بازتعریف می‌شود و از نو شکل

می‌گیرد. اگر تحقق کارکردی ذهن اصلاح و بسط الگوی ذهن را بی‌توجه به ساخت کنونی‌اش (به‌عنوان مبنایی برای خودهماندسازی بارز ما) پیش بنهد، آنگاه برنامه‌های متعدد به تحقق‌پذیری متکثر ذهن انسان دیگر نمی‌تواند با توسل به شرایط گذشته و حال مشخص شود.<sup>۷</sup> این برنامه به نحوی موثق به آینده تعلق دارد.

اما آینده – عموماً و خصوصاً برحسب ساختن و بازبینی – نسبت به گذشته و حال ناپیوسته است. بنابراین، بعد سازنده و بازبینانه‌ی تحقق کارکردی انسان نزد تورینگ نمی‌تواند از چشم‌انداز حال حاضر دیده شود، چون دلالت‌های ساختن و بازبینی درمقام نیروهای بازسازی و فهم باز از آینده عیان می‌شوند. خلاصه، کار تورینگ دارد طرح کلی برنامه‌ای را تدارک می‌بیند که عواقب متمایز شدن به‌عنوان انسان از طریقش نسبت به آنچه فعلاً درمقام انسان شناسایی کردیم ناپیوسته و وفق‌ناپذیر است.

تحقق‌پذیری کارکردی انسان تزی دربارهی ساخت‌پذیری‌ست. این تزی پیشنهاد می‌دهد که هیچ حد ذات‌گرایانه‌ای برای بازساخت‌پذیری انسان یا آنچه اهمیت انسانی عبارت از آن است وجود ندارد. بااین‌همه، این تزی حتی جلوتر می‌رود وقتی، با طرح عواقب ساختن ذهن بیرون از زیست‌بوم طبیعی‌اش، بازسازی با بازقانونگذاری [بازتأسیس] معادل می‌شود. بدین‌معناست که پروژه‌ی تورینگ گسستی در حقیقت انسانیت، بین معنای انسان بودن و انشعاب‌هایش، را برجسته می‌کند. این پروژه عملاً به تفصیل شرح می‌دهد که انسان بودن مستلزم فهم عواقب معنای انسان بودن یا پذیرش چنین عواقبی نیست. در واقع، این دو را نمی‌توان بیش از این از هم جدا کرد. انسان بودن نه شرط کافی‌ست برای فهم آنچه بر سر انسان می‌آید، نه شرط کافی برای بازشناسی آنچه انسان دارد به آن بدل می‌شود. انسان بودن نه می‌تواند عواقب بازبینی معنای انسان را ژرف‌سنجی کند، نه گستره‌ی ساختن انسان برحسب این موج بازبینانه را.

تورینگ با تحقق‌بخشیدن کارکردی به انسان پیوند تازه‌ای بین رهایی (در اینجا رهایی اهمیت انسان در سطح فعالیت‌ها یا کارکردها) و آزادسازی هوش درمقام بردار خودتحقق‌یابی ترسیم می‌کند. هر دو محاسبه‌گرایی و کارکردگرایی تورینگ مهم‌اند چون به انشعاب‌های این برنامه‌ها – بی‌توجه به اینکه وضعیت فعلی‌شان چیست و از چه عقب‌نشینی‌هایی رنج برده‌اند – نمی‌توان از خلال دلالت‌های کنونی‌شان

---

۷. بنا بر تزی تحقق‌پذیری متکثر، تحقق‌یابی یک کارکرد می‌تواند با مجموعه‌ای متفاوت از خصایص محقق‌کننده، فعالیت‌ها و قوای فردیت‌بخش برآورده شود. بنابراین، کارکرد می‌تواند با محقق‌کننده‌های متفاوت در محیط‌های متفاوت بیرون از زیست‌بوم طبیعی‌اش تحقق یابد. تحقق‌پذیری متکثر معمولاً انواع‌واقسام نیرومند و مقیدشده‌ای دارد. نسخه‌ی نیرومندش هیچ قیدوبند مادی یا سازمان‌یابانه‌ای را به تحقق‌پذیری یک کارکرد به‌خصوص تحمیل نمی‌کند و از این‌رو کارکرد می‌تواند به بی‌نهایت شیوه تحقق‌پذیر تلقی شود یا در بی‌شمار زیرلایه قابل‌پیاده‌سازی لحاظ شود. بااین‌حال، نسخه‌ی مقیدشده شرایط لازم برای تحقق‌پذیری یک کارکرد را از خلال الگوی عمیق یا سلسله‌مراتبی متشکل از سطوح توضیحی متفاوت و خصایص محقق‌کننده‌ی به‌طورکیفی متفاوت می‌بیند که قیود خاص‌شان را به تحقق‌یابی کارکرد تحمیل می‌کنند. هر مکانیسمی که یک فعالیت را (درمقام آنچه باید توضیح داده شود) توضیح می‌دهد یک قیدواقعی‌گرایانه بر آن فعالیت است. اما از آنجا که مکانیسم‌های مسئول یک فعالیت به‌نحوی یکنواخت یا همجوار توزیع نشده‌اند، پس قیدوبندهای تحمیلی‌شان ابعاد متنوعی دارند. به همین منوال، معیارهای تحقق‌یابی یک کارکرد با ابعاد متفاوت و قیود متکثر مشخص می‌شوند.

فکر کرد. بدین معنا، با تعریف انسانیت آنطور که در حال حاضر شناسایی‌اش می‌کنیم نمی‌توان با گستره‌ی پروژه‌ی تورینگ گلاویز شد و به آن تحقق بخشید.

برهان‌های ناتوانی‌های گوناگون نزد تورینگ (چنان‌که در مقاله‌ی انقلابی‌اش ماشین‌آلات محاسبه و هوش در ۱۹۵۰ منتشر شده)، در ادامه‌ی پروژه‌ی روشنگری و نه در مقام برهانی برای ضدانسانگرایی، عملاً برهانی برای انسانگرایی روشنگر است تا آنجا که کاملاً با این اصل مطابقت دارد: با اهمیت بودن انسان و اهمیت یا اعتبار انسانی نه در معنای مفروضش یا در یک تعریف حفظ‌شده و از پیش مقرر بلکه در توانایی‌اش برای خوداستوارسازی توانایی‌های پیچیده و الزامات بغرنج از دل توانایی‌های ابتدایی و وظایف ساده است. این خوداستوارسازی توانایی‌ها که از انسانیت حکایت دارد به معنای دقیق کلمه بیانگر تعریفی کاملاً آپدیت‌شدنی از انسان در مقام یک حالت وجودی قابل‌ساخت و قابل‌بازبینی است.

این اهمیت بنیادی پروژه‌ی تورینگ است: این واقعیت که اهمیت انسان نه در بی‌همتایی‌اش یا در حالت وجودی بیش‌ازحد خاص‌شده‌اش بلکه در ساخت‌پذیری‌اش است، که این خود به آپدیت‌شدن تعریفش، آپگریدشدن توانایی‌هایش، و تحول تاریخی‌اش از شکل‌های اولیه به شکل‌های به‌طور فزاینده پیچیده مجال می‌دهد. این چیزی جز گذار روح در مقام منظومه‌ای کارکردی از عاملیت‌های عقلانی نیست. به عبارت دیگر، پروژه‌ی محاسبه‌ای تورینگ با خلع و طرد انسان از مرکز، در عین تصدیق اهمیت انسان بر مبنای ضوابطی کارکردگرایانه، به پروژه‌ی انسانگرایی روشنگر یاری می‌رساند. چون چیست قلمرو گسترش‌پذیر کامپیوترها [محاسبه‌گرها] اگر نه قوی‌ترین تاخت‌وتاز علیه مرکزیت عقلانی ذهن انسان به نفع منظری که ظرفیت‌های تعقلش بتوانند در لوای ماشین‌ها بازسازی و آپگرید شوند؟

این فهم معنای انسان بر حسب ضوابطی کارکردی است که چیزی جز طرحی کلی برای بازسازی انسان و تکامل کارکردی اهمیتش فراسوی تصویر کنونی‌اش نیست. دانش ذهن در مقام موجودیتی کارکردی به اکتشاف امکانات بازسازی‌اش دگرگون می‌شود، در عین حالی که اکتشاف تحقق کارکردی با استفاده از محقق‌کننده‌های متفاوت و برای مقاصد متفاوت به تاریخ ذهن در مقام چیزی شکل می‌دهد که نه هرگونه طبیعتی بلکه فقط تاریخ‌ها و امکان‌های تحقق متکثر دارد.

آنچه معمولاً انسان خوانده شده حالا ورای هرگونه بازشناسی تکامل یافته است. نارسیس دیگر نمی‌تواند تصویر خودش را در آینه ببیند یا پیشبینی کند. بازشناسی آینه‌ی خالی نشانه‌ی آن است که مرحله‌ی نارسستی‌مان را سرانجام پشت سر گذاشته‌ایم. در واقع داریم دستخوش مرحله‌ای می‌شویم که در آن اگر انسانیت به آینه نگاه کند فقط سطحی خالی می‌بیند که دارد به عقب زل می‌زند.